



فایلمی که این روزها محل بحث گفت‌وگوهای فراوانی شده است و نشان از تحقیر زلنسکی می‌دهد، با تفسیرهای فراوانی همراه شده است؛ در این یادداشت قصد دارم کمی در باره چرایی این واقعه توضیحاتی را ارائه کنم تا بحث تحقیر و وضعیت خاصی که زلنسکی دارد را بیشتر واکاوی و از سه لنز این فیلم را تحلیل کنیم.

■ ■ ■

■ لنز اول: آمریکا

هنری ژیرو، فیلسوف کانادایی اوایل سال ۲۰۰۴ ایده‌ای برای زیست جهان آمریکایی به نام «وضعیت زامبی شده سیاست» را مطرح کرد. او قصد داشت نشان دهد رویاروزی‌های آمریکایی‌ها بعد از فروپاشی شوروی به پایان خط رسیده است و جهان بی‌سیاست در عرصه عمومی طرفداران زیادی دارد. او این وضعیت را زامبی شدن تحلیل و بیان کرد آمریکا چون در نظم جهانی‌سازی، افراطی عمل کرده و لیبرالیسم در دو مسئله هویت و تربیت به شدت ساده‌سازی کرده است، بحران‌های وسیعی از اکنون تا آینده آمریکا را در بر خواهد گرفت. اولین بحران، بازگشت پوپولیسم با تدابیر راست افراطی است. او پیش‌بینی کرده بود چون آمریکا برای منطقی زندگی در پسا شوروی طرحی نداشت و جهان آزاد و بازار آزاد توقع اجتماعی آمریکایی را بر طرف نمی‌کند باید منتظر ظهور افرادی باشیم که از وضع پوپولیستی سیاست زامبی وار فعلی استفاده کرده و قدرت را تسخیر کنند. هنگامی که ترامپ سال ۲۰۱۶ رئیس‌جمهور آمریکا شد، اولین فردی که در برابر این شوک به راحتی طرح بحث کرد، ژیرو بود؛ او معتقد بود ترامپ و پیروزی آن علنی جز به پایان خط رسیدن رؤیای آمریکایی نیست و حالا کسی که با افکار پوپولیستی بتواند به لحاظ ذهنی دوران خوب گذشته را وعده دهد و از سیاست‌های دموکراسی‌گرایی ترقی‌خواهانه فعلی فاصله بگیرد، موفق‌ترین فرد است. به تعبیری ژیرو معتقد است آمریکا چون در سه دهه اخیر دچار بحران هویتی و اجتماعی شده است و نظم تربیتی لیبرال فعلی نتوانسته است در نظم‌بازار فعلی خودش را احیا کند، حالا جامعه آمریکا بیرون از سیاست و امر سیاسی به دنبال ناجی است؛ که این ناجی نباید البته فرد سیاسی باشد؛ فقط باید نماینده برای احیای رؤیای گذشته قدرتمند آمریکا باشد و بتواند این کشور را به گذشته قدرتمند خودش بازگرداند. در این لحظه مسئله اصلی در آمریکا احیای قدرت سابق آمریکا برای جامعه فعلی است، اما جامعه نه از منظر سیاسی و نه از منظر اجتماعی بلکه از منظر مسوژه‌های فردی فقط به دنبال نجات خود است و این نجات‌رادر یک منجی به نام ترامپ شناسایی کرده است. نکته‌دارای اهمیت اینجا بدست بستن جامعه آمریکا به فردی است که نه توان سیاست‌فهمی دارد و نه دایره سیاست را متوجه می‌شود و صرفاً به شکلی به دنبال ساخت آمریکای ابر قدرتی است که در گذشته بوده است؛ اما آمریکا در صحنه سیاسی و فرهنگی توانسته خود را به مثابه آن قدرت نشان دهد و بعد به سمت هدف‌های خودش حرکت کند. در این لحظه آمریکا بیرون از ساحت سیاسی چگونه ممکن است به قدرت اولیه خودش بازگردد؟ اینجا شاید توجه به کتاب «راسل هاکشیلد» یعنی «غرور به یقما» را بسیار جالب باشد. هاکشیلد که یک جامعه‌شناس آمریکایی است در کتابش یک پرسش کلیدی دارد: «چرا مناطق فقیرنشین آمریکا یا ایالت‌های کمتر توسعه‌یافته به فردی مثل ترامپ که نماینده و نماد سرمایه‌داری است رأی بیشتری داده‌اند؟» او با پژوهش میدانی در این مناطق متوجه می‌شود مسئله رأی به ترامپ در این مناطق فقط احیای رؤیای آمریکای قدرتمند است؛ سوژه‌هایی

مرئی و نامرئی تحقیر زلنسکی

که به او رأی می‌دهند به جهت ذهنی به دنبال یک ناجی‌اند و این ناجی را صرفاً در وجهه ذهنی برای خودشان توصیف کرده‌اند. در نتیجه رأی به ترامپ دقیقاً نوعی رأی به بی‌سیاستی است و نوعی رأی به فردی پوپولیستی است. آمریکا به جهت تأکید افراطی‌اش به بازار و نظم بازار محوری که سودزاست، انسان‌ها را به سمتی از بی‌هویتی و تنهایی سوق داده است که فقط به دنبال ناجی‌اند و این ناجی را بیرون از چرخه سیاست می‌فهمند. شاید برای فهم بهتر بحران فعلی آمریکا بهتر است به گفت‌وگوی جک سالیوان، مشاور امنیت ملی آمریکا در دوره بایدن با اندیشکده بروکینگز توجه کنیم. سالیوان در توصیف وضعیت فعلی آمریکا گفت که افراط در جهان‌سازی ایده نظم آمریکایی یا همان نظم تنولیبرال باعث شد آمریکایی‌ها با برون‌سپاری صنایع خودشان دچار نوعی آفت شدید کار در دودعه گذشته شوند. مالی‌سازی اقتصادی، آمریکا را بعد بحران مالی ۲۰۰۸ به محافظه‌کاری رساندو حالا آمریکا با یک دولت کوچک خواسته‌های بزرگی را دارد؛ این بحث‌ها و کتاب هاکشیلد به ما نشان می‌دهد همان‌طور که ژیرو و پیش‌بینی کرده بود جامعه و حکومت آمریکا دچار یک وضعیت پوپولیستی شده، اما در مقام حل این بحران هم به‌جای چرخه و سیاست‌گذاری صحیح به‌علت بی‌توجهی به امر سیاسی در صحنه اجتماعی هم دچار نوعی پوپولیسم اجتماعی شده است که حالا برای تحقق رویای بزرگ خودش باید این مسیر را با ترامپ طی کند؛ به‌گونه‌ای آمریکا در لحظه نبرد سنگینی که با چین و روسیه و قدرت‌های نوظهور دارد باید این مسیر را با قمار ترامپ طی کند. یعنی باید بین منجی بودن برای جامعه خودش و ماندگاری نظم آمریکایی، یکی را انتخاب کند. این تصمیم آینده پیچیده‌ای را برای آمریکا به وجود خواهد آورد؛ یعنی آمریکا نه توان ادامه جنگ با روسیه را دارد چون جامعه خودش از او توقع حل مسائل اقتصادی را دارد و نه به راحتی می‌تواند از مهم‌ترین محور استراتژیک خودش یعنی اروپا عبور کند. در این لحظه است که آمریکا چوب افراطی‌گرایی گذشته خودش را می‌خورد.

این لنزی است که باید از جلسه تحقیر زلنسکی متوجه شد. ترامپ چاره‌ای جز تحقیر زلنسکی نداشت؛ چون می‌داند امتداد دولت او در شعارهای احیای آمریکا یعنی کم کردن مخارج بیرون و انتقال منابع به داخل. این تحقیر، کارکرد مثبتی در وضعیت کنونی دارد، باید دید که در بلندمدت هم این تحقیرها پاسخگو خواهد بود؟ آیا اگر ترامپ بتواند با کم کردن بودجه‌های جهان‌سازی، منابع را به داخل منتقل کند، پلن اقتصادی ترامپ به موقعیت در فرم استراتژیک ختم خواهد شد؟ به زبان ساده‌تر حتی افزایش بهروری داخلی جای نظم جهانی را خواهد گرفت؟ یاد در بلندمدت راه‌حلی خواهد داشت؟ به نظر می‌رسد آمریکا و ترامپ دقیقاً نمی‌دانند در چه مسیری گام گذاشته‌اند؟ دقیقاً مشابه رفتار ترامپ در همه‌گیری کرونا و فاجعه وسیعی که در آمریکا شکل گرفته بود پس در شکل مرئی ترامپ آماده است که آمریکا را احیا کند، اما وجه نامرئی آن این است که آمریکا در سخت‌ترین لحظات تاریخی خودش قرار دارد که ممکن است این رفتارها شکل دچار دهه‌های بعد را مشخص کند که با آمریکا به وضعیت پسا شوروی خواهد بود یا در جهان چندقطبی صرفاً یک بازیگر است.

■ لنز دوم: اوکراین

مسئله تحقیر زلنسکی را هم باید مثل لنز اول تحلیل کرد؛ یعنی این واقعه نیاز به یک تبارشناسی واقعی‌تر دارد که چرا اوکراین و زلنسکی به چنین شرایطی دچار شده‌اند؟ برای تحلیل وضعیت اوکراین باید به فیلم جذاب «جنگ سرد» پاول پاولیکوفسکی اشاره کرد. او در فیلمش به دور از کلیشه‌های رایج همیشه‌ای که یک شوروی سرکوب‌گر و مداخله‌کننده در زندگی را در

مقابل جهان آزاد و لیبرالیسم قرار می‌دهد، نشان داده است. هرچند ایده کمونیستی و توده‌وار افراطی در شوروی نتوانست شرایط مثبتی را فراهم کند و انسان‌ها تلاش می‌کردند از این جبر خارج شوند، اما در مقابل رؤیای آزادی و نظم لیبرال هم (البته در فیلم کشور‌های بیرون از بلوک شرق مثل فرانسه را شامل می‌شود) انسان‌ها و هنر مدرن را به کالایی برای فروش در یک نظم بازاری بدل کرده‌اند که احساسات انسانی و درون‌های عمیق فرهنگ و هنر را ذبح می‌کند. شاید با قاطعیت بتوان گفت نظم دوگانه افراطی که در جنگ سرد شکل گرفت هیچ‌کدام توان ساخت زندگی برای انسان‌ها را نداشت و نه پروتئارپا و نه بورژوازی به‌نوعی توان ادامه مسیر را نداشتند. تلنگر این کارگردان به اهالی هنر در جهان نشان می‌دهد ارزش والای انسانی و سیاسی بیشتر از این دوگانه‌ها قطعاً اعتبار دارد. با الهام از این فیلم می‌توان گفت زلنسکی‌که هیچ‌گاه سیاستمدار نبوده و صرفاً در نظم پوپولیستی دودعه اخیر توانسته خودش را به قدرت برساند. در واقع این وضعیت اجتماعی پوپولیستی به او فرصت داده است که در این موقعیت باشد. اگر زلنسکی متوجه می‌شد که ادامه مسیر در افکار جنگ سرد دقیقاً مشابه همان مسیری است که دوزوج عاشق در فیلم جنگ سرد طی کرده‌اند (خودکشی و قمار ی بزرگ) تصمیم دیگری می‌گرفت. به نظر می‌رسد زلنسکی چون درکی از جغرافیا، سیاست و اتمسفر سیاست نداشت، وضعیت پوپولیستی بعد از انقلاب رنگی اوکراین را مسیری برای غرب‌گرایی افراطی دانست و تصور کرد پیوستن به ناتو، خط مشی‌کلات و بحران جامعه او را حل می‌کند. او در دام همان مشی‌کلی گیر کرد که بازیگر تنش اول مرد در فیلم جنگ سرد دچار شده بود. او مدام برای حل شدن در نظمی که به او تعلق نداشت، ذبح می‌شد و هیچ راه خروجی به‌جز خودکشی نداشت، چون تصمیم پیوستن به بلوک غرب صرفاً یک تصمیم ساده نیست و در وضعیت کشوری که خطر‌های زیادی از جمله حمله نظامی روسیه او را تهدید می‌کند دست زدن به چنین اقدامی نه به غریبی شدن و نه پیشرفت اوکراین کمکی نمی‌کند. دقیقاً مشابه نقش اول مرد در فیلم که با تصمیم به مهاجرت به فرانسه نه توان زیستن در فرانسه را داشت و نه توان بازگشت به لهستان یا همان شوروی سابق. این شرایط محصول عدم سیاست‌دوری در میدان است. تصمیم‌های اشتباه زلنسکی و ابر تصمیم اشتباهش باعث شد کشوری که توان نظامی قابل توجهی در برابر روسیه ندارد، به سمت جنگ برود و به نوعی در همان دوگانه جنگ سرد که زندگی را فلج کرده است، باقی بماند. تصمیم زلنسکی فلج کردن زندگی در اوکراین بوده است. او با تصور ساده‌اندیش پیوستن به غرب و پیشرفت، وضعیتی را برای خود و کشور و حتی غربی‌ها فراهم کرده است که هیچ بازگشتی ندارد. اوکراین یا غربی‌ها باید سال‌ها در جنگ باشند و حتی خطر جنگ جهانی سوم را لحظه به لحظه احساس کنند یا باید به توافق تن دهند که هر تصمیم با هر پرابندی قطعاً زلنسکی و ملت او بازنده اصلی هستند؛ چراکه او در شرایط فعلی هیچ کاری به جز تن دادن به تصمیمات ابرقدرت‌ها ندارد؛ چون در خوشبینانه‌ترین حالت حتی اگر اوکراین شکست خورده جنگ هم نبود، با توجه به موقعیت فعلی جهان؛ شرایط به نفع اوکراینی‌ها نبود، باز هم مجبور بود بخشی از جغرافیا یا تابناشت مالی کشور را برای ماندگاری به طرفین دخالت‌کننده اهدا کند و این یعنی اوکراین دیگر به نظم پیشاجنگ باز نمی‌گشت. حالا شاید متوجه شده باشید چرا او در مقابل ترامپ تحقیر شد؟ چون او دیگر تصمیم‌گیر نیست و حتی اگر آمریکا هم به توافق تن نمی‌داد، باز هم زلنسکی صرفاً یک مجری وحشی برای ادامه مسیر عدم به نفع غربی‌ها بود که محصل آن

ریشه حوادث جنوب سوریه چیست و اسرائیل چه اهدافی برای حمایت از دروزی‌های سوریه دارد؟

حمایت استعمارگر از تجزیه طلب

سعودیه اسدی خبرنگار سقوط دولت سوریه در دسامبر ۲۰۲۴ و تسلط گروه شورشی هیئت تحریر الشام بر این کشور فرصتی برای رژیم صهیونیستی و برخی کشورهای منطقه‌ای فراهم آورد تا در سایه خلأ وجود حکومت رسمی یکپارچه و ناتوانی این گروه در حفظ زیرساخت‌های نظامی و تمامیت ارضی سوریه با استفاده از شیوه‌های مختلف، سیاست‌های جدیدی در قبال این کشور اتخاذ کنند. در این بین اسرائیل از همان لحظات ابتدای سقوط دولت سوریه با استفاده از ضعف و انفعال رهبران جدید این کشور، ضمن لغو توافق ۱۹۷۴، نیروی هوایی این رژیم با هدف خلع سلاح سوریه، طی حملاتی مراکز تحقیقاتی، تأسیسات حساس، انبارهای تسلیحات سنگین و آشیانه‌های جنگنده‌های سوری را مورد هدف و تخریب کامل قرار داد و ارتش آن نیز با حمله به منطقه حائل در جولان و روستاهای این منطقه، ضمن کنترل آن درصدد اشغال نقاط استراتژیک سوریه بر آمد. اقداماتی که با واکنش جدی از سوی گروه هیئت تحریر الشام روبه‌رو نشد. علاوه بر این دروزی گذشته با لا گرفتن تنش‌های گروه هیئت تحریر الشام با دروزی‌های سوریه در شهر جرمانا در حومه دمشق در ایست بازرسی متعلق به «تیپ سپر جرمانا»، رژیم صهیونیستی با استفاده از تنش به‌وجود آمده در این شهر درصدد تخریک و تشدید بحران فرامده و نخست‌وزیر این رژیم ضمن انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد: «ما اجازه نخواهیم داد حکومت اسلام‌گرای افراطی در سوریه به دروزی‌ها آسیب بزند و اگر رژیم سوریه به دروزی‌های در جرمانا حمله کند به این حمله پاسخ خواهیم داد.» حمایت اسرائیل از دروزی‌های سوریه بی‌شکی ی ارتباط با اهداف استعماری این رژیم در منطقه نیست، اما پیش از پرداختن به اهداف و اقدامات استعماری اسرائیل به دلایل و چرایی این تنش‌ها پرداخته خواهد شد.

■ ■ ■

■ تنش در حومه دمشق

دروزی‌ها اقلیتی مذهبی‌اند که عمدتاً از استان سویداء در جنوب سوریه متمرکزند، این استان از جمعیتی حدوداً نیم میلیون نفری برخوردار است که بیش از ۸۵ درصد آن را دروزی‌ها تشکیل می‌دهند. این جامعه در طول تاریخ سوریه به‌ویژه در دوران حکومت بعث تأثیر کرده است تا استقلال فرهنگی و اجتماعی خود را حفظ کند. پس از آغاز جنگ داخلی سوریه در ۲۰۱۱، دروزی‌ها ابتدا موضعی بی‌طرفانه داشتند، اما به تدریج مواضع آن‌ها تغییر کرده و به سمت تنش پیش رفت و حضور گروه‌های تروریستی و شورشی در مناطق هم‌جوار سویداء (مانند داعش یا جبهه النصره) که تهدیدی برای امنیت دروزی‌ها بود دسبب شد. این گروه اقدام به تشکیل گروه‌های دفاع محلی دروزی کرده و متقاضی خودمختاری پیشو شدند. اعتراضات گسترده دروزی‌ها در سویداء از اوت ۲۰۲۳ آغاز شد که قطع باران‌های دولتی و سقوط ارتش لیره سوریه محرک اصلی این ناآرامی‌ها بود. پس از سقوط دولت سوریه و خلأ قدرت پس از آن گروه‌های مختلف تحرکاتی را برای تعیین سهم خود در ساختار جدید قدرت سوریه آغاز کردند و در این بین دروزی‌ها که سابقاً موضعی بی‌طرفانه داشتند، اکنون با استفاده از حمایت خارجی و ناراضایی‌های داخلی در حال بازتعریف جایگاه خود در معادلات سیاسی کشورند و تنش‌های اخیر بین دروزی‌های سوریه و حکومت مرکزی ترکیبی از عوامل امنیتی، اقتصادی و دخالت خارجی است، به‌طور مثال در فوریه ۲۰۲۵، نیروهای

تجهیزات به گروه‌های دروزی و پیشنهاد استخدام دروزی‌های سوری در ارتش اسرائیل با حقوق بالا، تشکیل نهادهای موازی مانند ایجاد «شورای نظامی سویداء» با لوگوی مشابه نیروهای دموکراتیک سوریه (که نشان‌دهنده هماهنگی با طرح‌های تجزیه‌طلبانه اسرائیل است) و اقدامات سیاسی و تبلیغاتی چون تبلیغات فرقه‌ای و استفاده از پیوندهای مذهبی بین دروزی‌های اسرائیل و سوریه برای تحریک احساسات قومی مانند سخنرانی نتانیاو با اشاره به «برادران دروزی سسوریه» و وعده حمایت بی‌قیدوشرط از آن‌ها، صورت می‌گیرد. این اقدامات در راستای اهدافی است که رژیم صهیونیستی از قیل آن در صدد است تا آن‌ها را محقق کند، از جمله:

- تجزیه سوریه:** طرح تقسیم سوریه به ۵ بخش از جمله سه منطقه تحت کنترل گُردها، دروزی‌ها، علوی‌ها و دو منطقه تحت کنترل اعراب سنی در دستور کار اسرائیل قرار دارد.
- ایجاد منطقه حائل** : اسرائیل به‌دنبال اشغال ۲۳۵ کیلومتر مربع از منطقه جولان سوریه در قالب توافق آتش‌بس ۱۹۷۴ و گسترش نفوذ تا عمق ۱۴ کیلومتری خاک سوریه است.
- ضعیف حاکمیت دمشق** : خنثی‌سازی توانایی‌های راهبردی ارتش سوریه در جنوب از جمله اهلایف اسرائیل است.
- تهدید امنیت ملی سوریه**: این تحرکات در چهارچوب استراتژی بلندمدت تل آویو برای تبدیل جنوب سوریه به منطقه تحت نفوذ و تهدید امنیت ملی سوریه از طریق جنگ نیابتی طراحی شده است تا بتواند در هر موقعیتی از این فرصت به‌عنوان اهرم فشاری علیه سوریه استفاده کند.
- گسترش ترزها:** برنامه‌ریزی برای پیشروی به سمت استان‌های درعا و سویداء پس از تثبیت موقعیت در جرمانا نیز در اولویت اهداف این رژیم است.
- همکاری با آمریکا** : استفاده از منطقه التنف در استان حمص که تحت کنترل نیروهای آمریکایی است، به‌عنوان پل ارتباطی برای نفوذ به شرق سوریه می‌تواند به اهداف اسرائیل کمک کند.
- پراکسی‌سازی**: اسرائیل جمعیت دروزی قابل توجهی دارد (حدود ۱۴۰ هزار نفر) که عمدتاً در جولان و شمال اسرائیل زندگی می‌کنند و به‌عنوان شهروندانی وفادار به دولت شناخته می‌شوند. این ارتباطات، زمینه‌ای برای همکاری‌های امنیتی و اطلاعاتی با دروزی‌های سوریه فراهم کرده است.
- حمایت‌های ظاهری**: اسرائیل گاهی اقدامات خود را با عنوان «حمایت از اقلیت‌های تحت ستم» توجیه می‌کند. برای مثال در سال‌های اخیر ارائه کمک‌های پزشکی و غذایی به دروزی‌های سسوریه از طریق جولان اشغالی بخشی از این روابط ایجاد ۹ پایگاه نظامی جدید در جنوب سوریه پس از سقوط اسد، ارسال ماهانه ۱۵۰ تن کمک‌های حمایتی به جرمانا، پیشنهاد استخدام دوهزار دروزی سوری در ارتش اسرائیل با حقوق سه هزار دلار ی، استفاده از جامعه ۱۴۰ هزار نفری دروزی اسرائیل به‌عنوان پل ارتباطی، کنترل ۲۳۵ کیلومتر مربع از مناطق مرزی سوریه تحت عنوان «منطقه حائل» و هماهنگی با نیروهای دموکراتیک سوریه (SDF) برای ایجاد کمربند امنیتی است. هرچند این سیاست‌ها با مخالفت گسترده کشورهای منطقه مواجه شده است؛ با این حال اسرائیل همچنان از خلأ قدرت در کشورهای ضعیف‌شده برای پیشبرد اهداف ژئوپلیتیک خود بهره‌می‌برد.

برای غربی‌ها هم به جز بحران‌های وسیع مالی و اجتماعی، خروجی‌ای ندارد، در نتیجه او با تن دادن به افراطی‌گری در تصمیم حالا توسط یک فرد افراطی دیگر تحقیر می‌شود؛ چون او در ذهنیتی بازی کرده است که از اساس آن ذهنیت دیگر معنا ندارد. جنگ سرد برای هر تفکر کشنده است و به جز تحقیر برای خودش و ملت خروجی ندارد؛ در نتیجه صحنه تحقیر زلنسکی را اینگونه باید فهمید که او به صورت مرئی دست به غرب‌گرایی زد و تصور کرد جنگ سرد جدیدی را شروع کرده است که پایان آن مشخص است، اما خیلی زود متوجه شد این تصمیم آن‌طور که جنگ سرد را نقل می‌کند به واقعیت منجر نخواهد شد، بلکه دنیا در مسیر و فرایندی تازه گام برداشته است و ناخواسته وارد جنگ ایدئولوژیکی شده که او صرفاً در مقطعی کوتاه می‌تواند در آن نقش سرباز را بازی کند.

■ لنز سوم: مدافعان لیبرالی زلنسکی

در داخل کشور از لحظه وقوع جنگ عده‌ای مدافعان لیبرالیسم جهانی قصد داشتند مشابه کاری که واتساو هاوِل انجام داد، انجام دهند و زلنسکی را یک قهرمان وطن‌پرست و مدیر میبدان جنگ معرفی کنند؛ اما در واقع فراموش کردند که این برساخت با آنچه آن‌ها از وضعیت جهانی تفسیر کرده‌اند، پارادوکسیکال است. اولاً آن‌ها سال‌ها مبارزه و هرگونه مقاومتی را به شدت نفی کرده و چرخه جهانی را ذیل نظم بازار و توسعه تعریف کرده بودند که هرگونه ایستادگاری نوعی حماقت تعریف می‌شود. نکته دوم آنکه مسئله فردگرایی که آن‌ها سال‌ها گاهی ترویج کرده بودند، هیچ‌گونه آرمان جمعی را که در پی فضیلت‌گرایی به وجود آمد نیز نفی کرده بودند و جنگ و دفاع از ملت نوعی فرم اجتماعی است که باور به فردگرایی را در پی تحقق آرمانی می‌داند. آنچه مدافعان لیبرالیسم از انسان‌ها و حکومت‌ها ارائه کرده‌اند، نفی هرگونه اتو پیایی بوده است. آن‌ها جامعه پس‌از مانشهری را جامعه مطلوب معرفی کرده‌اند که سعادت بشری نه در فرم‌های فضیلت‌گرایانه جمعی بلکه در تحقق فردی انسان‌هایی است که به بازار متصل شده‌اند. در چنین شرایطی جنگ و دفاع چه در سوریه و چه در اوکراین، آرمانی برای مبارزه وجود ندارد؛ در نتیجه فردی قهرمان است که در بازار موفق باشد؛ وطن یعنی حل شدن بیشتر در بازار و وصل شدن به چرخ دنده‌های نظم جهانی بازار محور؛ در چنین شرایطی فردی که حتی قصد دارد از جغرافیایی به نام ملت دفاع کند، دیگر مشابه گذشته حامل آرمانی نیست و اینجاست که قهرمان‌سازی نتیجه معکوس دارد، چون قهرمان نظم بازار در واقعیت مثل زلنسکی توان حفظ جغرافیای کشور خودش را ندارد و در هنگامه بحران‌ها هیچ راه خروجی هم ندارد زیرا اتصال او به چرخه همبستگی اجتماعی از بین رفته است و یک انسان لیبرال حل شده در نظم جهانی توان ایجاد همبستگی برای آرمانی بیرون از بازار و مسود را ندارد. اما نکته مهم‌تری که این ایده‌های وطنی آن را سال‌ها تئوریزه کرده‌اند پایان ایدئولوژی اندیشی‌سوی بود؛ یعنی هر ایدئولوژی اندیشی مصادف با بحران و علیه زندگی است؛ حال در چنین شرایطی به دنبال دخالت غرب و ایضاً آمریکایی‌ها در جنگ هستند نه برای صرفاً برابری در توان نظامی، بلکه در یک جنگ تمام ایدئولوژیک. این تفکرات دقیقاً همان ایده‌های خامی بوده است که آن‌ها در روابط بین الملل هم دنبال می‌کردند؛ یعنی نظامی سرتاسر ایدئولوژیک و تمدنی که آن را به ساحت اقتصادی تقلیل داده‌اند؛ وجه مرئی جنگ اوکراین برای لیبرال‌ها، شوک عظیمی بود که به آن دچار شده‌اند، اما وجه نامرئی آن یعنی ادامه مسیر با ایده‌های لیبرالی وطنی در جهان فعلی غیرممکن است.

■ حمایت استعمارگران از تجزیه طلب

اسرائیل همسوبا سیاست‌های والد خود یعنی انگلیس، با اتخاذ استراتژی «تفرقه بینداز و حکومت کن»، از دهه ۱۹۵۰ تاکنون با هدف ایجاد مناطق حائل برای امنیت اسرائیل و تضعیف کشورهای رقیب از جنبش‌های تجزیه‌طلبانه در منطقه حمایت کرده است که برخی از مصادیق این استراتژی حمایت از کردهای عراق و دروزی‌های سوریه است. الگوی مشترک اسرائیل در این استراتژی، تأکید بر هویت فرقه‌ای مانند انتشار ۵۰۰ برنامه تلو یوزینی عبری زبان برای دروزی‌ها و کردها، حمایت لجستیکی مانند ایجاد شبکه قاچاق سلاح از طریق اردن و لبنان و فشار اقتصادی چون سر مایه گذاری ۲٫۳ میلیارد دلاری اسرائیل در پروژه‌های نفتی کردستان بوده است.

در سال ۲۰۱۷ کردهای عراق درصدد بودند تا از طریق یک همه‌پرسی استقلال خود را اعلام کنند، این موضوع با مخالفت شدید دولت مرکزی عراق، ایران، ترکیه و برخی کشورهای دیگر مواجه شد، اما در این بین رژیم صهیونیستی از این اقدام حمایت کرده و نخست‌وزیر این رژیم پیش از برگزاری همه‌پرسی اعلام کرد: «اسرائیل از تلاش‌های قانونی مردم کردستان برای دست‌یابی به یک کشور مستقل حمایت می‌کند.» هرچند این طرح به شکست انجامید اما ردپای اسرائیل در این موضوع محسوس بود و این رژیم از سال‌ها پیش با حمایت از کردها در راستای تجزیه‌بخانه عراق و سوریه، از جمله می‌توان به حمایت نظامی –آموزشی چون همکاری‌های نظامی – اطلاعاتی، آموزش ۵۰۰ نیروی پیشمرگه توسط موساد و سازمان اطلاعات نظامی اسرائیل (امان)، هماهنگی عملیات‌های مشترک علیه حکومت بعث عراق تحت نظارت الیز فریر، مأمور موساد و حمایت رسانه‌ای – سیاسی مانند بیانیه ۲۰۱۴ بنیامین نتانیاوه در آن گفت: «کردها ملت مبارزی هستند که شایستگی استقلال دارند» و کمپین مطبوعاتی سال ۲۰۱۷ با انتشار ۲۳۰ مقاله حمایتی از رفاندم کرد‌ها در رسانه‌های اسرائیلی، اشاره کرد. اسرائیل با این اقدامات درصدد دستیابی به منافع استراتژیکی چون ایجاد منطقه حائل ۴۰۰ کیلومتری بین اسرائیل و ایران، دسترسی به ۴۵ میلیارد بشکه نفت کردستان عراق و نفوذ در مناطق کردنشین سوریه و ترکیه بوده است.

مداخلات رژیم در امور دروزی‌های سوریه نیز بر اهداف تجزیه‌طلبانه مبنی بر طرح تاریخی آلون مبتنی است؛ این طرح یک پیشنهاد سیاسی است که توسط یگال آلون در سال ۱۹۶۷ ارائه شد. بخشی از این طرح شامل ایجاد یک حکومت دروزی در بلندی‌های جولان تحت حمایت اسرائیل بود و در همین راستا پیشنهاد ایجاد «جمهوری دروزی» در جولان اشغالی و استان سویداء همواره مورد تأکید این رژیم بوده است و اقدامات و استراتژی اخیر این رژیم برای تحقق این طرح، شامل ایجاد ۹ پایگاه نظامی جدید در جنوب سوریه پس از سقوط اسد، ارسال